

علاوه برین نسخها یا کتیبه‌ها یا کتابهایی که ازین لهجات بدست آمده غالباً
مفشوش و گاه ناخوانا و مقرون بغلطهای کتابتی است. مطلب دیگر آنکه
در بعضی از آنها مفسران و محرران و ناسخان از باب توضیح کلمات و
عباراتی افزوده و متن‌ها را از صورت اصیل و قدیم خود بیرون آورده‌اند.
با این حال تحقیقات بعضی از زیباشناسان فاضل بر پاره‌یی ازین
مشکلات فائق آمد. نخستین بار آندر آس^۱ در تحریر ساسانی از کتیبه دو
زبانی شاپور اول (۲۴۱-۲۷۱ میلادی) حاجی آباد اشعار هفت هجایی یافت.
بعد از آن بدست آمدن متون مانوی تورفان سفینه اشعار پهلوی را کاملتر
کرد. آثار مانوی مذکور در دو لهجه میانه ایرانی نوشته شده است یعنی
پهلوی اشکانی (شمالی) و پهلوی ساسانی (جنوبی). خط این متون سریانی
است که تا حدودی بر تلفظ و اصوات ایرانی انطباق یافته و ازین روی یافتن

بازمانده حاشیه صفحه پیشین

*J. C. Tavadia, A didactic Poem in Zoroastrian Pahlavi, Santi
nikitan, 1950.*

*E. Benveniste, Le Mémorial de Zarét, poème pehlevie mazdéen,
J. A. 1932, p. 245 sqq.*

*Le texte du Drazt Asúrig, et la versification
pehlevie, J. A. 1930, p. 193 sqq.*

A. V. W. Jackson, Researchs in Manichaeism, p. 133 sqq.

صورت شعری در آنها آسانتر بود. محققان با معبر شناختن شماره هجاها بعنوان بنای اشعار ملاحظه کردند وزن هشت هجایی در اشعار آن متون غلبه دارد و ضمناً اشعاری پنج و شش و هفت و نه رده و یازده هجایی هم در آنها دیده میشود.^۱

بعد از این مطالعات بر اثر کوششهای آقای نیبرگ که بازمانده ستایش زروان (خدای «زمان» و پدر هر مزدواهر من^۲) را در بندهشن یافت،^۳ و علی الخصوص کشف مهم و قابل توجه آقای بنوئیست درباره نظم کتابهای «درخت آسوریگ» و «آیاذ کار زیران» که اصل منظوم آنها بیهلوی اشکانی است، و جاماسپ نامک که بیهلوی ساسانی نظم شده است، سفینه اشعار بیهلوی را کاملتر کرد. استخراج هیأت منظوم این هر سه کتاب اخیر از روی متونی صورت گرفت که بر اثر ورود عوامل جدید بصورت نشر در آمده بود. درخت آسوریگ منظومه بیست با مصراعهای شش هجایی و همچنین مصراعهای یازده هجایی با چهار تکبیه (قریب ببحر متقارب) و متضمن مناظره میان

۱- E. Benveniste, *Le texte du Daxt asûrîg et la versification pelevie*; J. A. 1930, p. 205 sqq.

۲- درباره زروان و عقیده زروانی رجوع شود به :

A. Christensen, *Études sur le zoroastrisme de la Perse antique*, Copenhagen, 1928.

و ترجمه آن در مجموعه: مزدایرستی در ایران قدیم، دکتر صفا، تهران ۱۳۳۶ ص ۱۲۳ بعد.

۳- H. S. Nyberg, *Questions de Cosmogonie et de Cosmologie mazdâennes*. J. A. Avril - Juin 1929, p. 214-215.

بز و درخت خرما دربارهٔ رجحان هر يك بر دیگری؛ و جاماسب نامک
منظومه بیست و هشت هجایی با مدخل شش هجایی. این منظومه مشتمل
بر پیش گویی جاماسب حکیم وزیر گشتاسب است دربارهٔ حوادثی که
میبايست در پایان هزارهٔ اول بعد از زردشت رخ دهد.

منظومهٔ آیازگار زیران که بعد از یشتها قدیمترین منظومهٔ حماسی
ایرانی و واسطهٔ میان یشتها و منظومه‌های حماسی دورهٔ اسلامی است، از
قطعات ۵ و گاهی چهارریش مصراع‌ی پدید آمده و مصراعها دارای شش
هجاست. موضوع این منظومه جنگ میان گشتاسب با ارجاسب تورانی
در دفاع از کیش مزدیسناست.

علاوه بر پهلووی اشکانی و پهلووی ساسانی، در آثار مکتوب لهجه‌های
میانهٔ دیگر، مانند سغدی و ختنی، نیز قطعات منظوم بدست آمده است. اینک
نمونه‌هایی از اشعار لهجه‌های وسطای ایران را در اینجا نقل می‌کنیم:

از منظومهٔ «آیازگار زیران»:

pa garān|ī| bagān

ātaxš framāy kartan

u šahr u bavdēspān

azd kun(ku) bē mavūkmart

kē ātaxš ī vahrām

yazend u pahrēzēnd
 hač dah tāk haštāt 'sāl
 ēč mart bē ma pāyēt

kunēt ku dut īk mäh
 ō dar vištāsp āyēt
 hakar nē kā āyēt
 ān dar nē āvarēt
 [ašak_tān] ōš pa dār
 apar framāyem kart'

ترجمه چنینست :

بکوه بغان - آتش فرمای کردن - به شهر (کشور) و بغداد سپیان^۲ - خبر
 ده که جز روحانیان - که آتش بهرام - پرستش و نگاهبانی کنند -
 از ده تا هشتاد سال - هیچ مرد بمپاید - چنان کنید که در يك ماه -
 به درگاه گشتاسپ آید - اگر نیاید - و بان درگاه حاضر نشوید -
 آنگاه شما را بدار - بر فرماییم کرد.
 وهم از منظومه «آبادگار زیران»^۳ :

۱- E. Benveniste, *le Mémorial de Zardēš*; J. A. 1932, p. 258-259

۲- کلمه بغداد سپیان را آقای بنونیست *héraults* یعنی مأموران عالی رتبه دولتی که وظایفی

از قبیل اعلان جنگ یا صلح یا مبادله اسیران بر عهده آنان بود، تعبیر کرده است.

۳- ایضاً همان مقاله، صفحه ۲۷۵.

spāhpat ī taxm zarēr

kārēčār tak kunēt .

čēvōn ātur yazat

ō nādestān oftēt

u-š vāt ayār bovēt

kā šamsēr frāč žanēt

u kā apāč vēžēt

dah xiyōn ōžanēt

kā gušnak u tišnak

xōn ī xiyōn vēnēt

u[āḏak] šāt bovēt

ترجمه چنیست :

سپهبد آتیم زریر - بکارزار اندر آید - بگونه ایزد آفر - که بنیستان

افتد - و باد با او یار بود - که او شمشیر باز آورد - ده خیون بکشد -

که او گرسنه و تشنه - خون خیون بیند - و از آن شاد بود.

وایتك قطعه یازده هجایی قافیه داری که آقای نیبرگ در فصل اول

بندهشن یافته و مأخوذ از آثار زروانی است^۱ :

۱- خیون، در متن ابان کار زریران بهمان معنی « ترك » است در متون اسلامی.

۲- H. S. Nyberg, *Questions de Cosmogonie et de Cosmologie* -

mazdéennes; J.A. 1929, p. 214-215

zamān + ōzōmandtar hač har +2 dāmān

zamān handāčak ō + kāpē dāstān

zamān <hač> xvayapākān ayāpaktar

zamān hač pursišnikān pursišniktar

zamān ī mān apakanīhēt

brīn pat zamān pistak frāč škīhēt

giyān hač avē nē buxtēt

nē kā +avi urōē vāzēt

nē <kā> ō [nikūnē_č] + nisyē afravet [andar | nišīnēt |

nē kā +aōar ax^o[i āpān i sart] frōt vartēt

معنی چنیست :

زمان از هر دو مخلوق (یعنی مخلوق اهورمزدا و مخلوق اهریمن)

زورمندترست .

زمان از هر دارنده‌ی دارا ترست .

زمان از هر باخبری باخبرترست .

زمان ما میگذرد و پراکنده میشود،

در برابر زمان تغییر ناپذیر هر سرافرازی درهم می‌شکند.

جان نمیتواند آن تن باز زند،

، هنگامی که او بیلندیها پرواز می‌کند،

نه هنگامی که بمغاکها فرو میرود،

نه هنگامی که بفروود جهان پایین آید.

از میان لهجه‌های دیگر ایرانی میانه این قطعه را که از يك مجموعه کهن
از متون دینی بدست آمده و نمونه بی از زبان و شعر ختنی قدیمست، نقل می کنیم:

hamātā psālā ysama_śśāmdya grāmu hāmātu

spāte vicitra banhya vatā hārsta biśśa

karāśśā hasprīye haphastāre kaḍe

padamāna banhyānu padamā būtte śśāru

viysāmgye hārste khāhe āṣṣimgye ggare

murka briyūnu kāḍe bagyeṣṣāre pharu

ūtce pastāte yasarūne tcalce jahe

haḍa pātaunda ysamthauna ttauda kāḍe

ترجمه چنینست :

«در زمین گرم است. گل‌های رنگارنگ در همه درختان شکوفه
داده‌اند. پیچک(ها) جوانه زده؛ آنها در باد سخت تاب میخورند. نسیمی
که از درختان میگذرد عطر آگین است. استخرهای پر لب‌لاب، چشمه‌ها،
بر که‌ها و تپه‌ها شکفته‌اند. پرندگان مکرر دلنشین‌ترین آوازه‌ها را
میخوانند، آنها بر کرانه سبز چشمه سارها روان گشته‌اند. روزها برابر
است و موجودات زنده بسیار گرم هستند»^۱

۱- میراث ایران (ترجمه از: *The Legacy of Persia*) چاپ تهران ۱۳۳۶. مقاله

آقای بیلی (H.W. Bailey) ترجمه آقای دکتر محمد معین ص ۳۱۰. قطعه

مدکور و ترجمه آن بدون تصرف از مقاله مزبور نقل شده است.

۱۰) اشعار لهججهای میانه مبتنی بر شماره هجاها بود. و در آنها بر هجاهاى معین تکیه میشده است. مثلاً در مصراع ذیل چهار تکیه^۱ ملاحظه می کنیم:

گواذ اندر کیبُذی بُوذ

یعنی: قباد اندر صندوقی بود^۲

و باین چهار تکیه وزنی مساوی با: (مفاعیلن مفاعیلن) در عروض عربی بدست میآید.

شعر هفت هجایی ذیل که «ابن خردادبِه» نقل کرده^۳ و بهرام گور نسبت داده است:

مَم شیر شَلتَبِه و مَم بیر تَلَه

در هر مصراع دارای سه تکیه است و از مصراع اول آن وزنی مساوی با: «مفاعیلُ فعولن» حاصل می گردد.

متأسفانه غالب زبانهای میانه ایرانی با خطوط ناقص آرامی و سریانی نوشته شده و معمولاً کلمات هنگام تحریر فاقد بعضی از اصوات و نیز نوع آن اصواتند و از نیروی تلفظ واقعی آنها در تاریخ سرودن و میزان کوتاهی یا امتداد هجاها در اشعار بدرستی معلوم نیست تا بتوان موارد تکیهها را بتحقیق معلوم کرد. با تمام این احوال قرائن بسیار از اشعار بازمانده پهلوی

۱- accent . ۲- اشاره است بداستان کیبباد که « او را در صندوقی نهادند

و بر آب افکندند. و زاب او را دید و از آب بیرون کشید و پسری پذیرفت» (بند ۲۴ از فصل ۳۱ بند هشتم)

۳- ابن خردادبِه « المسالك والممالك چاپ لیدن ص ۱۱۸

شمالی و جنوبی معلوم میدارد که همچنانکه گفته‌ایم در آنها علاوه بر تساوی شماره هجاها در يك قطعه یا يك منظومه، تکیه هجاهاى معین و آهنگ کلمات نیز مورد توجه بود و این همان حالتست که هنوز در اشعار و لایقی ایرانی خصوصاً قدیمترین هیأت‌های آنها، ملاحظه می‌کنیم و نیز همین علت است که بنا بر آنچه گذشت ایرانیان دوره اسلامی شعرهای پیش از اسلام ایران را کلمات پراکنده موزون تصور می‌کرده‌اند نه نظم^۱.

درین اشعار عادة قافیه نبود. اما اینکه بعضی تصور کرده‌اند قافیه را ایرانیان از عرب گرفته‌اند اشتباه بزرگست زیرا در همان اشعار لهجات میانه ملاحظه می‌کنیم که موضوع قافیه گاه ملحوظست چنانکه در شعر زروانی که از بندهشن در صحایف پیشین نقل کرده‌ایم؛ و نیز چنانکه در اشعار اندرزی^۲ که در «متون پهلوی» فراهم آورده‌ام؛ و نیز چنانکه در اشعار و نیز در قصیده پهلوی «آپر متنی شه و هرامی ورژاوند»^۳ می‌بینیم؛ و بر همین

۱- درباره وزن اشعار در لهجات میانه ایران رجوع کنید به :

A. Christensen, *Les gestes des rois*. p. 52-54.

آقای دکتر خانلری، وزن شعر فارسی، تهران ۱۳۳۷ ص ۴۲-۵۶؛ و بمقاله آقای

W. Henning در :

Nachrichten von der Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen
phi hist. Klasse, 1933, p. 317.

۲- دارم اندرزی آردا تاگان از گفت پیشینیکان...

ترجمه شود به : وزن شعر فارسی، آقای دکتر خانلری، ص ۳۵.

۳- شرح شود به : "در ایران، مرحوم ملک الشعراء بهار، مجله مهر سال پنجم (۱۳۱۶)

نسخه ص ۲۹۷.

منوالست بعضی اشعار که در اوایل دوره اسلامی در ایران رائج بوده و از آن جمله سرود آتشکده گرگوی^۱ که لا اقل متعلق باواخر عهد ساسانی و اوایل دوره اسلامیست.

ازین قرائن معلوم میشود که شعر در ایران که از مصراعهای آزاد (بی قافیه) شروع شده بود، بعد از يك تحوّل طولانی که طی قرون صورت گرفته بود، بداشتن قوافی ناقص و گاه کلملی کشیده شد و این تحوّل در قوافی البتّه در دوره اسلامی هم امتداد یافت چنانکه قافیه در شعر پارسی دری روز بروز کاملتر و دشوارتر گردید.

(۱۱) بعد از سقوط شاهنشاهی ساسانی، چنانکه میدانیم زبان پهلوی دیگر زبان رسمی کشور نبود. لیکن غلبه عرب و رواج روزافزون زبان عربی مانع آن نشد که طبقات بزرگ ایرانیان غیر مسلمان که تا اواخر قرن چهارم هنوز شماره آنان در ایران فراوان و در پاره‌یی نواحی بیشتر از مسلمانان بود^۲، تألیف بلهجه و خط پهلوی با سریانی را ادامه دهند.

لهجهای دیگر ایران نیز درین ایّام همچنان در سرزمین ما رایج بود و تحوّل سریع آنها (بر اثر آمیزش با زبان عربی) ادامه داشت^۳. درین لهجات، چنانکه هنوز هم ملاحظه می‌کنیم، سرودن اشعار معمول بود

۱- تاریخ سیستان، تهران ۱۳۱۴، ص ۳۷.

۲- سورة الارض، ص ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۳۴۴؛ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، چاپ دکتر صفا، تهران ۱۳۳۲، ص ۱۴۱ و ۱۴۲-۱۴۳ و ۲۶۶؛ مسالك الممالك الاصلخري ص ۱۱۹ و ۱۳۹؛ تاریخ سیستان ص ۲۹۹ و ۳۶۹؛ حدود العالم چاپ تهران ص ۲۶۶ و ۲۲۷...

۳- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۱ چاپ سوم، ص ۱۴۰-۱۵۶.

و از بعضی آنها مانند کردی و طبری^۱ و کازرونی^۲ و لهجه‌های دیگر محلی^۳ ابیات مکتوب در دست است. در غالب این ابیات تحول شعر در ایران از حالت قدیم بهیات جدید مشهود است. در آنها قافیه وجود دارد و تناسب شماره هجاها با توجه بنظم آنها از حیث بلندی و کوتاهی مشهود است.

در همین اوان اشتغال ایرانیان بزبان و ادب عربی بنحوروزافزونی رائج بود و صاحب طبعان ایرانی سرگرم آزمایش طبع خود در شعر عربی و سرودن اشعار گوناگون فراوان بدان زبان بودند. کتابهایی که تا اواخر قرن چهارم در دست شاعران تازی گوی نوشته شده پرست از نام این دسته از ایرانیان. بهمان نسبتی که اشتغال ایرانیان با ادب عربی هائیه تأثیر زبان و ادب ایرانی در ادب عربی گردید، موجب تأثیر زبان و ادب عربی در زبان ایرانی نیز شد.

شعر ادبی در ایران بر اثر این عامل عمده نسبت بسابق تغییر فراوان یافت و در عین تکامل بی سابقه، از حالت قدیم بسیار دور شد و هیأت کاملاً تازه بی یافت و بصورتی که در آثار نخستین سرایندگان پارسی دری می بینیم جلوه کرد. ازین پس اساس شعر ادبی ایران، یعنی شعر پارسی، بر تناسب شماره هجاها با رعایت دقیق نظم هجا های بلند و کوتاه قرار گرفت و

۱- رجوع شود به تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، موارد مختلف.

۲- رجوع شود به فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، تهران ۱۳۳۳، از صفحه ۳۶۵ پی بعد.

۳- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چاپ سوم ص ۱۴۷-۱۵۱؛ المعجم شمر قیس، چاپ دانشگاه تهران ص ۱۰۴-۱۰۶ و ۱۷۲-۱۷۴.

به همین سبب تطبیق آن بر قوالب و مقیاسهای عروضی امکان یافت و ایرانیان توانستند اوزان شعری خود را که تا این اوان مقیاسهای معلومی یافته بود با اصول یا متفرعات اوزان عروض عربی تطبیق دهند و حتی قواعد مربوط باوزان و بحر شعری و اصطلاحات آنرا هم از عروض عربی عاریه کنند.

نکته مهم قابل ذکر در این مورد آنست که امکان تطبیق اوزان شعر پارسی بر قوالب و مقیاسهای عروضی و عاریت کردن قواعد و اصطلاحات عروض عربی هیچگاه دلیل تقلید اوزان عربی نیست. بعبارت دیگر شعر پارسی دری بتقلید از اوزان عربی ساخته نشد و هیچگونه شباهت قطعی میان اوزان عربی و فارسی نیست مگر در مواردی که تازی گوینان اوزان ایرانی از قبیل بحر متقارب مجذوف و مقصور یا بحر هزج مسدوس مجذوف و مقصور و وزن ترانه (زباعتی) را از ایرانیان گرفته و یا آنکه ایرانیان بتقلید پاره‌یی از اوزان مخصوص عربی مبادرت کرده و آنها را از راه تکلف در شعر پارسی راه داده باشند.

قبول قواعد و اصطلاحات عروض عربی در شعر پارسی برای عروضیان همواره مشکلاتی ایجاد نموده و آنان را بقبول استثناءها و مسامحات و ارتکاب اشتباهات وادار کرده است.^۱

(۱۲) تذکره نویسان و مؤلفان ادبی فارسی درباره نخستین کس یا نخستین کسانی که پیش از دیگر شاعران پارسی گوی بایجاد آثار مکتوبی مبادرت کرده و اشعار خود را بروش جدید منظوم ساخته باشند، متفق

۱- المعجم شمس قیس، صفحات مذکور در حاشیه صحیفه پیشین.

نیستند. هر يك درين باره سخني گفته و از شاعري نام برده است^۱. نکته مسلم آنست كه قديمترين شعر مكتوب دري در نيمه اول قرن سوم هجري در خراسان ساخته شد و اولين شاعراني كه نام آنان در مآخذ تاريخي آمده است اينانند: حنظله بادغيسي (از بادغيس خراسان) كه وفات او را در سال ۲۲۰ هجري (۸۳۵ ميلادي) نوشته اند؛ محمود و رآو هروي (م. ۲۲۱ هجري = ۸۳۵ ميلادي)؛ محمد بن وصيف سگزي معاصر يعقوب ليث و عمرو بن ليث صفاري [كه قديمترين شعر خود را در ميانه قرن سوم (حدود ۸۶۵ ميلادي) سرود]؛ پير و زمشرفي (م. ۲۸۳ هجري = ۸۹۶ ميلادي)؛ بوسليك گرگاني معاصر عمرو ليث؛ مسعودي مروزي صاحب نخستين شاهنامه منظوم پيش از فردوسي كه شاهنامه خود را در اواخر قرن سوم هجري (اوایل قرن دهم ميلادي) ساخت.

بعد از اين شاعران كم اهميتست كه نخستين شاعر بزرگ ايران يعني رودكي سمرقندي (م. ۳۲۹ = ۹۴۰ ميلادي) كه او را بحق «استاد شاعران» لقب داده اند، ظهور كرد.

(۱۳) دوره سلاطين ساماني كه در سال ۳۸۹ هجري (۹۹۸ ميلادي) متصرفان شان بدست دوسلسله غزنوي و آل افراسياب تجزيه شد، بهترين دوره ترويج زبان فارسي دري بود. سامانيان كوشش بسيار كردند تا پارسي

۱- درباره همه اين اقوال همه كساني كه بنام نخستين شاعر پارسي گوي در مآخذ مختلف ياد شده اند رجوع كنيد به «تاريخ ادبيات در ايران» دكتور صفا، ج ۱، چاپ سوم،

دری را از طرفی بجای زبان پهلوی و از طرفی بجای زبان دینی عربی ترویج دهند و درین مجاهدات خود توفیق کامل یافتند چنانکه در عهد آنان در ماوراء النهر و خراسان شاعران و نویسندگان بسیار ظهور کردند که نام دسته بزرگی از آنان در کتب تاریخ و قصص و تراجم و تذکرها و کتابهای لغت و جنگها باقی مانده است.

دولتهای غزنوی و آل افراسیاب یا ایلک خانیه (۳۲۰-۵۶۰ هجری = ۹۳۰-۱۱۶۵ میلادی) در ماوراء النهر و خراسان از میراث ادبی سامانیان برخوردار شدند و در دربار آنان بنام عدّه زیادی شاعر استاد باز میخوردیم. نزدیک بتمام شاعران بزرگ دوره سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ هجری = ۹۹۷-۱۰۳۰ میلادی) و سلطان مسعود (۴۲۱-۴۳۲ هجری = ۱۰۳۰-۱۰۴۰ میلادی) تربیت یافته دوره سامانی بوده اند. اینست که شاعران بزرگ نام آوری را مانند فردوسی و فرخی و عنصری که هر یک نماینده سبکی در شعر فارسی اند، باید پرورش یافته عهد سامانی شمرد چنانکه محمود غزنوی هم خود تربیت شده همان عهد بود و تشکیلات حکومت سامانی را در دربار خود دنبال کرد.

در همین دوره سامانیست که بر اثر علاقه شدید ایرانیان با آداب و رسوم و افتخارات ملی و توجه بنوشتن کتابهایی در تاریخ ایران قدیم (شاهنامه) و نظم آنها شعر پارسی، شاهنامه منظوم مسعودی روزی و کتابنامه دقیقی (م. در حدود ۳۶۸ هجری = ۹۷۸ میلادی) در گشتاسپنامه نامی است که بر نزار بیت از شاهنامه دقیقی در شرح پادشاهی گشتاسپ می بهم تا باشاهنامه فردوسی اشتباه نشود.

شاهنامه فردوسی طوسی (۳۲۹-۴۱۱ هجری = ۹۴۰-۱۰۲۰ میلادی) بنظم در آمد. شاهنامه فردوسی نمونه کامل نوع شعر حماسی در ایرانست و ترجمه‌هایی که از آن بغالب زبانها شده است اهمیت جهانی آنرا بخوبی میرساند و بر اثر نفوذی که در ادبیات فارسی پیدا کرده بعد از آن تا دوره معاصر ماهر منظومه که در زبان فارسی در حماسه‌های ملی و دینی با تاریخی ساخته شد (و عده آنها نیز بسیارست)، بتقلید از آن و بهمان وزن و روشی بوده است که فردوسی بکاربرد.

(۱۴) تا اواخر قرن چهارم شعر فارسی منحصر بگویندگان خراسان و ماوراءالنهر بود که لهجه دری لهجه محلیشان شمرده میشد لیکن از آن هنگام بتدریج در ناحیه قومس^۱ و ری هم بشاعرانی باز میخوریم که لهجه پارسی دری را که بالهجه محلی آنان نزدیک بود برای شاعری برگزیدند. از ناحیه قومس نخست منوچهری (م. ۴۳۲ = ۱۰۴۰ میلادی) که در جوانی در گذشته، زبان شاعری گشود و سبک زیبای خود را در ادب فارسی ایجاد کرد؛ و از ری در اواخر قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری دو شاعر بزرگ بنام منطقی و غضایری (م. ۴۲۶ = ۱۰۳۴ میلادی) پدید آمدند و بجای آنکه مانند همعصر خود بندار رازی لهجه ری را برای سخنگویی ترجیح دهند، بپارسی دری هنرنمایی آغاز کردند.

هنوز چندی از آغاز حمله ترکمانان سلجوقی بایران نگذشته بود

۱- ناحیه بین بیهوری (سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام امروزی). معجم البلدان.

که آذربایجان را نیز در قلمرو ادبیات دری می‌یابیم. در همان حال که يك شاعر خراسانی بنام علی بن احمد اسدی طوسی (م. ۴۶۵ هجری = ۱۰۷۲ میلادی) با آذربایجان مهاجرت کرده و در اران ولایت معروف ایرانی در شمال شرقی آذربایجان قدیم سکونت گزیده بود، شاعر جوان دیگری هم بنام قطران در تبریز لهجه دری را برای شاعری بر لهجه زیبای ایرانی خود (آذری) ترجیح داد و با مطالعاتی که در دیوانهای شاعران خراسانی و ماوراءالنهری کرد، در شاعری استاد شد. ازین پس آذربایجان یکی از مراکز مهم ادبیات دری شد و شاعرانی نامبردار مانند ابوالعلاء گنجوی و فلکی شروانی (م. ۵۸۷ هجری = ۱۱۹۱ میلادی) و خاقانی شروانی (م. ۵۹۵ هجری = ۱۱۹۸ میلادی) و مجیر بیلقانی (م. ۵۸۶ هجری = ۱۱۹۰ میلادی) و نظامی گنجیه‌بی (م. ۶۰۲ هجری = ۱۲۰۵ میلادی) در عرصه ادب فارسی ظاهر شدند و در همین محیط ادبیست که داستان‌سرایی و اشعار تمثیلی^۱ در ایران که از عهد رودکی آغاز شده بود، بمرحله کمال رسید.

رواج شعر دری در سایر نواحی غربی ایران بسرعت آذربایجان صورت نگرفت، لیکن در اواخر قرن ششم هجری (آغاز قرن ۱۳ میلادی) اصفهان مرکز ادبی بزرگی بود که علاوه بر داشتن شاعرانی استاد مانند شرف‌الدین شفرویه و رفیع لنبانی و جمال‌الدین محمد اصفهانی (م. ۵۸۸ هجری = ۱۱۹۲ میلادی) و پسرش کمال‌الدین اسمعیل (م. ۶۳۵ هجری =

۱- اصطلاح شعر تمثیلی را بجای شعر دراماتیک (*dramatique*) بکار می‌بریم.

۱۲۳۷ میلادی) شاعران دیگری را هم از خراسان و آذربایجان بخود جلب کرد.

در همان حال که ایلمغارهای طوایف مغول و تاتار و دیگر قبایل زرد پوست آسیای مرکزی بر ایران ادامه داشت، یک شاعر بزرگ استاد در جنوب ایران تربیت می‌یافت و اوسعدی صاحب گلستان و بوستان و غزلهای مشهورست (۶۰۶-۶۹۴ هجری = ۱۲۰۹-۱۲۹۴ میلادی). در قرن هفتم هجری فارس بوجود شاعران و نویسندگان دیگری نیز آراسته بود که بعضی مانند مجد همگر (م. ۶۸۶ هجری = ۱۲۸۷ میلادی) از همان سرزمین برخاسته و گروهی دیگر از پیش تر کتاز مغول بآن سرزمین پناه برده بودند. بهر حال مرکز ادبی فارس در قرن هفتم و هشتم هجری منشأ آثار مهمی در ادب فارسی شد که سعدی و حافظ را میتوان در رأس آنها قرار داد.

خلاصه سخن آنکه از اواخر قرن چهارم و علی الخصوص از اوایل قرن پنجم هجری بعد شعر پارسی دری که تا آن روز کار منحصر بمشرق بود، بمغرب پشته ایران و بعراق راه جست و شاعرانی بزرگ در قومس و ری و آذربایجان و اصفهان و فارس بوجود آمدند و حتی پدید آمدن مراکز جدید غربی موجب مهاجرت بعضی از شاعران شرقی بآن نواحی گشت از قبیل اسدی طوسی، سید حسن غزنوی (که چندی در عراق بود)، اثر اخسیکتی، ظهیر قاریابی و نظایر آنان.

مسئلاً وجود شاعر دوستانی در میان سلسله های سلاجقه عراق و امارت های شروانشاهی و رَوادی و سَنّادی و باوندی و اتابکان آذربایجان و عراق و فارس در تشکیل مراکز جدید ادبی مغرب پشته ایران مؤثر بود.

(۱۵) تجاوز شعر دری از مشرق بمغرب و یافتن محیط های مادی و معنوی نو البته در زبان شعر و افکار شاعران پارسی گوی و حتی در سبک آنان تغییرات عمده ایجاد کرد زیرا در همان حال که آنان زبان پارسی دری را که بالهجه های محلّیشان نزدیک بود است، می پذیرفتند، از لهجه های محلّی هم کلمات و ترکیبات و طریق بیان معانی را وام می کردند و علاوه بر آن افکار زمان و محیط زندگی خود را نیز در شعر دخالت میدادند.

انتقال شعر و نثر پارسی بمغرب پشته ایران فرصت تازه بی بود برای دسته لهجه های غربی ایران که بتوانند از انزوای چند صد ساله بعد از سقوط ساسانیان بیرون آیند. این انتقال موجب شد بسیاری از مفردات و ترکیبات که تا قرن ششم در شعر و نثر پارسی دری راه جسته و متعلق بدسته لهجه های شرقی ایران، خاصه لهجه های خراسان قدیم و ماوراءالنهر و سیستان بود، جای خود را بمفردات و ترکیباتی از دسته لهجه های غربی دهد و این وضع را حتّی در قواعد دستوری و شیوه بیان شاعران و نویسندگان نیز ملاحظه می کنیم. بنابراین انتقال شعر و نثر از مشرق بمغرب بمنزله مبداء تحوّل در ادبیات فارسی و حتی زبان فارسی گردید و همچنین در شیوه فکری و سبک سخن تغییری عظیم حاصل شد و در برابر سبک های متحدالشکل

خراسانی (ترکستانی) سبکهای تازه شاعران آذربایجان و عراق و فارس پدید آمد که ذهن کلّیت جوی برخی از سخن شناسان ما بر مجموعه آنها عنوان «سبک عراقی» نهاد.

(۱۶) از حدود قرن پنجم هجری بعد شعر فارسی در خارج از پشته ایران نیز پایگاههایی بدست آورد. این مراکز هر چه بر عمر دوستداریشان نسبت بشعر و ادب فارسی گذشت، بیشتر توسعه یافتند. از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم اولیاء دولت نو خاسته غزنوی میکوشیدند اراضی وسیع و پربهرت را که در جنوب شرقی مستملکات آنان قرار داشت فراچنگ آورند و آن سرزمینهای آبادان عبارت بوده است از ولایات اطراف رودخانه سند. در نتیجه مهاجمات متعدد که امیر ناصرالدین سبکتکین (م. ۳۸۷ هجری = ۹۹۷ میلادی) و پسرش امیر محمود بدین ناحیه کردند بسیاری از هندوان قبول اسلام نمودند یا تحت قیمومت حکومت فارسی زبان غزنوی درآمدند. پیداست که دولت غزنوی برای نگاهداری این سرزمین دسته‌های نظامی بزرگی از خراسانیان و اهل مشرق ترتیب می‌داده و بنواحی مفتوح می‌فرستاده است؛ چنانکه بتحقیق میتوان گفت که اسلام با زبان فارسی بسرزمین سند و از آنجا بدیگر نواحی هندوستان راه یافت، و نه تنها زبان سیاسی و نظامی شد بلکه عنوان یک زبان مقدس دینی یافت. بعد از محمود (م. ۴۲۱ هجری = ۱۰۳۰ میلادی) چنانکه میدانیم حکومت غزنوی هم چنان در سرزمین مفتوح هند برقرار ماند و حتی بعضی از سلاطین این سلسله هم کوشیدند تا نواحی تازه‌یی از هندوستان را

بر متصرفات قدیم غزنوی بیفزایند. اینست که از اواسط قرن پنجم بیعد در مراکز مهم حکومت سند و پنجاب و ولایتهای نزدیک باین نواحی زبان فارسی رائج بوده و شاعرانی بدین زبان از بلاد آن حدود بر می خاسته اند. کهن ترین مراکز شعر فارسی در این ناحیه «لاهور» است که از جمله قدیمترین شاعران پارسی گوی آنجا «ننگتی کوهوری» را ذکر کرده اند^۱ و چیزی از شیرع شعر در آن سامان نگذشت که یکی از ارکان شعر پارسی یعنی مسعود سعد لاهوری در آن شهر از میان یک خاندان مهاجر ایرانی برخاست.

بعد از غزنویان متصرفات آنان در افغانستان و هندوستان بدست سلاطین شهبانی غور (۵۴۳-۶۱۲ هجری = ۱۱۴۸-۱۲۱۵ میلادی) و ممالیك آنان افتاد. غوریان و سلسله های ممالیك غوری همه پارسی گوی و حامی پارسی گویان بودند و علی الخصوص دستگاه های سلطنت سلسله های شمسیه و خلجیه و تغلقیه و جز آنها پناهگاه خاصی برای گریختگان از برابرمغولان و ادبا و شاعران گردید. بدین ترتیب زبان فارسی در یک دوره متمادی در هندوستان ریشه گرفت و از قرن هفتم بیعد عده کثیری از شاعران و نویسندگان پارسی گوی در آن سرزمین پهناء ظهور کردند تا آنکه دور قدرت بگور کانیان (امپراطوران مغول هند) که اولاد ظهیر الدین بابر تیموریندرسید (۷۳۲-۱۲۷۵ هجری = ۱۵۲۵ = ۱۸۵۷ میلادی) و در عهد آنان و سلسله ها و امارت های تابعشان در هندوستان، سرزمین مذکور مرکز عمده و قابل توجهی برای

۱- کتاب الالباب، چاپ تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۹۰-۲۹۱.

شعر پارسی و محل اجتماع شاعران پارسی گوی شده بود که غالب آنان در خود سرزمین هند ولادت و در آن سامان تربیت یافته بودند.

از اوایل دوره سلجوقیان چند سلسله تابع آنان در آسیای صغیر و شام بوجود آمد، مانند سلاجقه آسیای صغیر (اولاد قلمش بن اسرائیل) و سلاجقه شام (اولاد تش بن الب ارسلان) و امرای دانشمندی (سیواس - قیساریه - ملطیه) و سقمانیان (خلاط) و امرای بگتکین (اربل) و اتابکان زنکی (الجزیره و شام) و اتابکان ارتقی (دیاربکر) و جز آنها...

حکومت بعضی ازین سلسله‌ها تا اواخر قرن هفتم هجری هم امتداد داشت. تمام این سلسله‌ها یا تابعیت مستقیم از سلطنت مرکزی سلجوقی داشتند و یا تربیت شدگان همین سلسله بوده‌اند، و چون زبان رسمی دربار سلجوقی زبان فارسی بود، بهمین سبب حکومت‌های تابع آنان در آسیای صغیر و شام و یا حکومت‌های اتابکان که در آن نواحی تشکیل شد، وسیله نشر زبان فارسی در قلمرو حکومت خود شدند و ازینجاست که از حدود قرن هفتم بعد بشاعران و نویسندگان پارسی گوی در نواحی مذکور باز می‌خوریم و مخصوصاً دوره حکومت آل عثمان از ۶۹۹ هجری (= ۱۲۹۹ میلادی) بعد از دوره‌های مهم رواج زبان پارسی و نشر آثار فارسی گویان و ظهور شاعران و نویسندگان متعدد در آسیای صغیر گردید.

زبان فارسی در این نواحی که گفته‌ایم، و در نواحی دیگری از آسیا مدتها زبان طبقات عالیه و بمنزله زبان عربی در نخستین قرنهای هجری

برای ملل مسلمان و نیز بمنزلهٔ زبان فرانسه در اروپای قرن هجدهم بوده است و پیداست که از میان آن طبقات نویسندگان و شاعرانی بزبان پارسی ظهور کرده ربا آثار خود بر وسعت دامنهٔ ادبیات فارسی افزودند.

اگر بخواهیم درین مختصر تاریخ شعر فارسی را در همهٔ نواحی مذکور ذکر کنیم شاید از غرض اصلی بازمائیم. اینست که جز در موارد لزوم سعی خواهیم کرد تاریخ شعر فارسی را فقط در داخلهٔ نجد ایران مورد مطالعه قرار دهیم.

(۱۷) انواع شعر در نظر ایرانیان دورهٔ اسلامی بیشتر بحسب هیأت ظاهری آنها تقسیم میشد. علت اساسی این تقسیم دور از منطق آن بود که ادبای اسلامی شعر را بنحوی غیر منطقی و بانوجه بهیأت ظاهر آن تعریف میکردند و میگفتند: شعر «در عرف جمهور کلام موزون مقفی» است^۱ و برخی برین تعریف «متکرر» و «مقصود» را هم افزوده‌اند.

اما تعریف شعر در نزد منطقیان اسلامی که روش ارسطو را پیروی نمیکرده‌اند، بروجهی دیگرست. خواجه نصیرالدین طوسی گوید: «صناعت شعر ملکه‌یی باشد که با حصول آن برای قاع تحلیلاتی که مبادی انفعالاتی مخصوص باشد، بروجه مطلوب قادر باشند»^۲ لیکن این تعریف در میان مسلمانان همواره بیات نوع باقی نماند، یعنی تعریف وحدی که ادبای اسلامی برای شعر بکار می‌بردند

۱- معیار الاشعار، خواجه نصیرالدین طوسی، چاپ تهران، ۱۳۲۰ هجری قمری، ص ۲

۲- اساس الاقتباس، چاپ آقای مدرس رضوی، دانشگاه تهران، ۱۳۲۶، ص ۵۸۶.

بتدریج با تعریف منطقی آمیزش یافت و تعریف دیگری را که جامع بین تعریف منطقی و تعریف ادبی شعر بود بوجود آورد. خواجه نصیرطوسی میگوید: «اطلاق اسم شعر در عرف قدما بر معنی دیگر بوده است و در عرف متأخران بر معنی دیگرست و محققان متأخر شعر را حدی گفته اند جامع هر دو معنی بروجه اتم، و آن اینست که گویند: شعر کلامیست مخیل مؤلف از اقوالی موزون متساوی مقفی»^۱

(۱۸) با توجه به تعریف شعر در عرف ادب‌اشعرا به: مثنوی، قصیده، غزل، قطعه، ترکیب، ترجیع، رباعی، دوبیتی، مسمط، مخمس و غیره تقسیم میکنند. درین تقسیم فقط بهیأت ظاهر اشعار توجه شده است. در مثنوی که برای موضوعات مختلف مخصوصاً داستانها و قصص و تمثیلات بکار میرود هر دو مصراع^۲ باید هم قافیه و تمام بیت^۳ های يك منظومه از يك وزن باشند. در قصیده وزن تمام ابیات و قافیه آنها یکسانست و موضوع آن میتواند وصف یا وعظ یا مدح یا هجو یا موضوعات حماسی و غنائی و امثال آنها باشد ولی غزل و تغزل که از حیث ظاهر مانند قصیده و از حیث

۱- اساس الاقتباس، ص ۵۸۶؛ و نیز رجوع شود به معیار الاشعار ص ۲. از میان ادباء فارسی زبان نظامی عروضی از صناعت شاعری تعریفی که تا حدی متوجه موضوع و معنی هر دو باشد کرده است. چهارمقاله، چاپ لیدن، ص ۲۶.

۲- مصراع یا فرد نیمی از يك شعر است؛ یعنی کلام موزون غیر متکرر

۳- از اجتماع دو مصراع يك بیت پدیدمی آید.

شماره ابیات کوچکتر از آنست، معمولاً به موضوعات غنائی اختصاص دارد
 خواص عاشقانه باشد و خواص عارفانه، ترکیب و ترجیع دو نوع نزدیک یکدیگرند،
 هر دو از چند بند، پدید می آیند و آن بندها از حیث وزن یکسان و از حیث قافیه
 مختلف اند و ابی موضوع هر ترکیب و ترجیع باید تا آخر منظومه تغییر نکند.
 رباعی و دوبیتی از چهار مصراع ترتیب می یابد و در موضوعات گوناگون
 فلسفی و عرفانی و عشقی و امثال آن بکار می رود. از چند مسقط که هر یک
 شش مصراع و از چند منخمس که هر یک پنج مصراع دارند منظومهای هم
 وزنی که درباره یک موضوع معین باشد ایجاد میشود. هیچیک از این
 انواع شعر که بر شمرده ایم موضوعهای معین و مشخصی ندارد. مثلاً مانعی
 در کار نیست که یک قصیده در موضوعهای مختلفی از قبیل نغزل (غزل)، مدح،
 اندرز، هجو، تصوف و حکمت بکار رود و یا موضوع یک غزل مدح و عرفان
 و حکمت و عشق و نظایر آنها باشد.

اگر بخواهیم موضوع شعر را مبنای تقسیم آن قرار دهیم بحث در
 باره اشعار فارسی آسانتر و بهتر صورت خواهد پذیرفت. درین صورت میتوان

۱- رباعی و دوبیتی را اصلاً «ترانه» می گفته اند. دوبیتی های فارسی عادهً در وزن هرج مسدس
 مقصور یا محذوف گفته میشود و رباعیها در وزن خاصی که از متفرعات بحر هزج مشمن
 و بازحافات مختلف است (مانند: مفعول مفاعله مفاعله فاعله؛ مفعول مفاعله مفاعله
 فعل و جز آنها...). این هر دو وزن بی تردید ایرانی خالصست. - ترانه همچنانکه
 گفتیم در موضوعات مختلف عشقی، حکمی، عرفانی، اخلاقی، مدح، هجو بکار میرود
 و همواره متضمن مضمون کوتاهی است که باید در چهار مصراع و گاه در مصراع چهارم
 گنجانده شود.

اشعار فارسی را در موضوعات و مسائل درباری ، حماسی ، غنائی و غزل ، داستان ، وعظ و حکمت ، عرفان ، دین ، انتقاد و هزل جای داد.

(۱۹) شعر درباری - اگر بخواهیم تاریخ شعر فارسی را بدرستی مطالعه کنیم ناگزیریم نخست بوضع آن در دربارهای سلاطین متوجه شویم زیرا در حقیقت علاقه امرای ایرانیست که شعر فارسی را احیاء کرد و توسعه و رواج بخشید و نگاه داشت. بعد از آنکه دربارهای مشهور مشرق مانند دربارهای صفاری و سامانی و زیاری و غزنوی هر یک بنحوی حمایت شاعران پارسی گوی را بر عهده گرفتند ، شعر بصورت کاملاً رسمی در دربارها راه یافت و شاعران از اعضاء لازم دربارها شمرده شدند. نه تنها شاهان بلکه شاهزادگان و امرای سپاه و وزیران و حتی بیشتر حکام و بسیاری از خاندانهای متنفذ که ریاست دینی در نواحی ایران داشتند ، هر یک عده‌ی شاعر را در دستگامهای خود نگاهداری میکردند ؛ بدانان وظیفه و راتبه خاص می پرداختند و زندگی آنانرا تحت رعایت میگرفتند. در مقابل ، شاعران موظف بودند در اعیاد و ایام رسمی و لشکر کشیها قصایدی در تهنیت و مدح و گاه رثاء بسازند و پیداست که در برابر این امر مخصوصاً از کسانی که وظیفه خاص نمی گرفتند، انتظار دریافت صلوات و عطایا داشتند. برای موضوع مدح عادةً از قصیده استفاده میشد زیرا این نوع شعر باقوالب و تعبيرات آماده و با فخامت و زیبایی الفاظ و روش خاصی که در خواندن آن معمولست ، برای بیان مناقب و ذکر موارد فضیلت و